

مروری کوتاه بر صدسال اخلاق تحلیلی (بخش نخست)

مطالعات فلسفی در حوزه اخلاق



اخلاق تحلیلی یا فرااخلاق را مجموعه‌ای از مباحث در باب اخلاق می‌گویند که رویکردی مفهومی به اخلاق دارند. مهم‌ترین محورهای بحث در اخلاق تحلیلی را می‌توان در سه دسته گنجانند:

محمدسعید عبد‌اللهی

طیبه حوزهٔ علمیه و دانشجوی دکتری فلسفهٔ اخلاق

(الف) معناشناسی الفاظ و مفاهیم اخلاقی

(ب) تحلیل گزاره‌های اخلاقی

(ج) معرفت‌شناسی اخلاقی

باید توجه داشت سامان دادن مسائل در اخلاق تحلیلی متوقف است بر ورود به پاره‌ای از شاخه‌های دیگر فلسفه مانند: منطق، فلسفه منطق، فلسفه زبان، معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن و فلسفه کنش. مطالعات فلسفی در زمینه اخلاق در یک تقسیم‌بندی به دو حوزه فرعی به نام‌های اخلاقی تحلیلی (فرااخلاق) و اخلاق هنجاری تقسیم می‌شوند. تصور این دو به صورت حوزه‌های جدا از هم ظاهرادر قرن بیستم پدید آمده است. تفاوت و تمایز میان فرااخلاق و اخلاقی هنجاری به دوجهت مساله‌ای چالش‌برانگیز است: نخست به دلیل نارسایی‌های مربوط به تعریف و همچنین به دلیل عدم توافق در اینکه این دو، یک‌سره مانعاًالجمع و مستقل از هم باشند. با این همه اخلاق تحلیلی یا فرااخلاق را می‌توان به بررسی فلسفی ماهیت، توجیه، معقولیت، شرایط صدق و منزلت نظام‌ها، معیارها، احکام و اصول اخلاقی، صرف‌نظر از محتوای خاص آنها، توصیف کرد و چون در این مسیر، اخلاق و اصول اخلاقی را موضوع بحث خود قرار می‌دهد، گاهی اخلاق «درجه دوم» خوانده می‌شود. درمقابل، نتایج و نظریه‌های اخلاقی هنجاری یا اخلاق «درجه اول» خودشان گزاره‌ها و نظریه‌های اصیل اخلاقی هستند. (Copp, ۱۹۹۲, ۷۹-۱۰)

آغاز قرن بیستم بود که جرج ادوار مور، کتاب اصول اخلاق (۱۹۰۳) را نوشت. مور که در چشم بسیاری از اخلاق پژوهان، پدر فلسفه اخلاق مدرن و از مهم‌ترین چهره‌ها در مکتب شهودگرایی است، معتقد بود پرسش «خوب چیست؟» اساسی‌ترین پرسش در سراسر فلسفه اخلاقی است. او در بررسی مسائل اخلاقی، روش تحلیلی را به کار برد و به دلیل تلاش‌ها فلسفه اخلاقی وارد مرحله جدیدی از تاریخ خودشد. برخی چون لیتون استراچی، در تاکید بر اهمیت کتاب مور، سال ۱۹۰۳ را آغاز عصر خرد دانسته‌اند.

(«خوب» را چگونه می‌توان تعریف کرد؟) پرسشی بود که جرج مور در کتاب خود مطرح کرد. او در پاسخی ساده می‌گوید: «به راحتی»؛ با بازرسی چیزها و اندیشه‌هایی که واژه «خوب» بر آنها دلالت می‌کند. پرسش مور از این جهت مهم و اساسی است که ما باید پیشتر از پرسش «کدام افعال را باید انجام دهیم؟» بدان پاسخ داده باشیم؛ چراکه افعالی که باید انجام دهیم باید از آن دسته افعالی باشند که خوبی بیشتری را در جهان پدید آورند تا هر نوع بدیل دیگری. بنابراین باید پرسیم خود خوبی چیست و چه ویژگی‌ای دارد؟ مور معتقد است خوبی، کیفیتی غیرطبیعی است. اگر ما خوبی و ویژگی‌های شبیه به آن مثل لذتبخش بودن را در نظر بگیریم، خواهیم دید دو مفهوم متفاوت پیش‌روی خویش داریم. حتی اگر چیز خوبی در واقع لذتبخش و خوشایند باشد دلیل نمی‌شود که خوبی و لذتبخش بودن یک معنا داشته باشد. یکی گرفتن خوبی با ویژگی‌هایی مانند لذتبخش بودن چیزی است که مور بدان مغالطه طبیعت‌گرایی می‌گوید. مغالطه این است که خاصه‌ای از یک شیء طبیعی یا مجموعه‌ای از اشیای طبیعی را به جای خوب قرار می‌دهند. مور معتقد است اگر خوب به‌عنوان یک شیء تعریف شود خواه زرد، خواه سبز، خواه تلخ، خواه شیرین، خواه لذت و خواه به وجودآورنده حیات یا به وجودآورنده لذت یا مراد یا مطلوب این مغالطه خواهد بود و کسانی که چنین می‌کنند علوم دیگری چون روانشناسی یا جامعه‌شناسی را جایگزین اخلاق می‌کنند. از نظر مور، وصف خوب به هیچ وصف دیگری قابل تحویل نیست و هرگونه اندیشه‌ای را که خوب را با کیفیات طبیعی یکنسان بداند، مخدوش است.

همچنین مطابق دیدگاه مور، اصول اساسی و احکام ارزشی ما شهودی و بدیهی‌ای اند؛ شهود یعنی فهمیدن و درک کردن چیزی بدون استفاده از تصور یا تصدیق دیگر. برای نمونه زمانی که می‌گوییم کل از جزء خود بزرگ‌تر است، این گزاره را بدون نیاز به استدلال و به‌طور بدیهی درک می‌کنیم. از این‌رو آنچه شهودی است نیازی نیست تا با استدلالی منطقی یا روانشناختی توجیه شود. از نظر شهودگرایان تعدادی از اوصاف از ویژگی‌یکانه و غیرقابل تعریفی برخوردارند. به بیان دیگر این اوصاف بسیط و تعریف‌نشدنی‌اند که نمی‌توان آنها را تحلیل کرد. شهودگرایان اخلاقی مدعی‌اند که همه یا لاقول برخی از این مفاهیم و گزاره‌ها بدیهی بوده و از طریق شهود عقلانی قابل ادراک هستند. بیشتر فیلسوفان جریان شهودگرایی از فلاسفه تحلیلی هستند و به همین جهت، مباحث اخلاقی ایشان نیز در پاره‌ای از موارد صبیغه تحلیلی به خود می‌گیرد که این مساله در تألیفات مور بیشتر نمودار می‌شود. فیلسوفانی چون جورج ادوارد مور، دیوید راس و هارولد آرتور پرچارد از فیلسوفان شاخص این مکتب به شمار می‌آیند.

فیلسوف مشهور انگلیسی سخنرانی‌ای نیز دارد با عنوان «ماهیت فلسفه اخلاق» که دربردارنده آرای نهایی مور در قلمروی اخلاق است. محور اصلی بحث مور در این سخنرانی دو انگاره اساسی در فلسفه اخلاق است: انگاره «خوب» یا «ارزش ذاتی» و انگاره «وظیفه» یا «الزام اخلاقی». وی در بحث خویش در پی اثبات این نکته است که دو انگاره مذکور انگاره‌هایی صرفاً روانشناختی نیستند و در نتیجه فلسفه اخلاقی و علم اخلاق نیز صرفاً شاخه‌هایی از روانشناسی نیستند. مور می‌گوید: «مردم به هنگام مطالعه فلسفه اخلاق اساساً چه می‌کنند؟ ما می‌پرسیم که کدام گونه از مسائلند که کار فلسفه اخلاق پرداختن بدان‌ها و کوشش برای یافتن پاسخ صحیح برای آنهاست. فلسفه میانی قرن بیستم، دیدگاه رایج در دنیای انگلیسی‌زبان این بود که فلسفه عبارت است و اگرچه به نظر من همین مساله را می‌توان درباره همه آنها طرح کرد، قصد دارم دومورد از آنها را، که به نظم فوق‌العاده اساسی می‌رسند، برگزینم.» (moor, ۱۹۵۸, ۳۱۲) مور همچنین به درستی منظور خود را از انگاره «وظیفه» یا «الزام اخلاقی» روشن می‌سازد: «انگاره اخلاقی خاصی که قصد دارم برای بحث برگزینم

انگاره‌ای است که من آن را پیش‌تر انگاره الزام اخلاقی نامیده‌ام؛ یعنی انگاره اخلاقاً ملزم بودن به عمل کردن به نحو خاصی در موقع خاصی.» (moor, ۱۹۵۸, ۳۱۳) به هر روی، مباحثی که مور در کتاب و سخنرانی‌های خود مطرح کرد به‌گونه‌ای چشمگیر تاثیر گذار واقع شد. برای نمونه گروه بلومزبری و افرادی مثل ج.ام. کینز و لیتن استراچی و ادوارد مورگان فوستر تاثیر بسیاری از مور گرفتند که در آثار آنان مشهود است. همچنین آن دسته از فیلسوفان حرفه‌ای که قبول نداشتند خوبی یک ویژگی غیرطبیعی است با این حال از عبارت «مغالطه طبیعت‌گرایی» به عنوان نامی برای مرتب کردن نظریه‌هایی که قبول ندارند استفاده می‌کنند.

نقد مور بر طبیعت‌گرایی و دفاعش از شهودگرایی، بحث و جدل‌های فراوانی را رقم زد و نظریه‌هایی را پدید آورد که نه طبیعت‌گرایانه بودند نه شهودگرایانه. این رویه‌یات‌های جدید، نخست در سوئد و سپس در انگلستان و آمریکا به میان آمد. نظریه‌های احساس گرایی و توصیه‌گرایی از جمله نظریه‌های غیرتوصیفی هستند. در جهان انگلیسی‌زبان، نخستین کسانی که نظریه احساس گرایی را بیان کردند ای.آ. ریچاردز و برتراند راسل بودند، بعدتر آیر و استیونسن آن را گسترش دادند.

آیر تحت‌تاثیر مکتب پوزیتیویسم منطقی قبول نداشت که خوبی یک ویژگی است، چه طبیعی و چه غیرطبیعی و ادعا کردند که اظهارات اخلاقی اصلاً گزاره‌های ناظر به واقع نیستند. به همین دلیل معتقد بود اگر من بگویم: در دزدین پول خطاست جمله‌ای را بیان کرده‌ام که معنای واقعی ندارد، به این معنا که در حقیقت گزاره‌ای بیان نکرده‌ام که بتواند صادی یا کاذب باشد. آیر تحت تاثیر پوزیتیویسم منطقی بر این باور بود که هر گزاره معناداری در ذیل یکی از این دو مقوله مندرج است:

(الف) گزاره‌های تحلیلی که به نحو ضروری صادقند، همچون قضایای منطقی و ریاضی.

(ب) گزاره‌های ناظر به واقع تجربی که معنا و صدق آن را تحقیق‌پذیری تجربی آشکار می‌کند.

روشن است گزاره‌های اخلاقی نه تحلیلی‌اند نه ناظر به واقع تجربی، زیرا خوبی یک عمل، به معنای واقعی کلمه، نه دیدنی است و نه نشیدنی. از این‌رو، آیر در مقام ارائه تفسیری از «احکام ارزشی» برمی‌آید که هم با اصول تجربه‌گرایی سازگار باشد و هم به خودی خود رضایت‌بخش. وی نخست نظریه‌های توصیفی طبیعت‌گرایانه را به نقد می‌کشد که می‌خواهند با تحویل گزاره‌های اخلاقی، آنها را به جرگه گزاره‌های تجربی وارد کرده و از بی‌معنایی نجات دهند.

آیر بر احساس خود فرد تاکید می‌کرد ولی دیگر احساس‌گرایان اخلاقی عملکرد زبان اخلاقی را انگیزش احساسات و نگرش‌ها در دیگران می‌دانستند. امانت‌واستندتیبیین قانع‌کننده‌ای از سرشت خاص احساسات یادشده به دست دهند یا اینکه نشان دهند وقتی از واژه‌هایی مانند «چون» و «بنابراین» استفاده می‌کنیم منطق از چه راهی وارد استدلال اخلاقی می‌شود. از سوی دیگر، آیر با دید پوزیتیویستی خود راه شهود را در تحقیق گزاره‌های اخلاقی سد می‌کند. وی با شهودگرایی تا این اندازه همراه است که مفاهیم اخلاقی تحلیل‌ناپذیرند؛ اما این تحلیل‌ناپذیری بدان سبب است که این مفاهیم اساساً مفاهیمی حقیقی نیستند، بلکه مفهوم‌نما هستند و معمول اخلاقی از آن جهت که بر اوصاف تجربی دلالت ندارد، معمول واقعی نیست. آیر در مقام ارائه نظریه بدیل، جمله‌های اخلاقی را ابزارکننده احساسات در مقابل یک عمل دانست. واژه‌های اخلاقی کلماتی‌اند که جهت‌گیری‌های موافق یا مخالف را ابراز می‌کنند. جمله «دروغ گوئی بد است»، از یک واقعیت خارجی خبر نمی‌دهد، بلکه گزاره‌ای انشایی است که تنفر گوینده را نشان می‌دهد و علاوه بر این، تنفر مخاطب را نیز برمی‌انگیزد و همین نکته است که میان اخلاقیات و عمل، پیوند مستحکمی برقرار می‌کند. هرچند آیر در این زمینه سخنان بسیاری گفت اما این استیونسن بود که بر آن با فشاری بسیار ورزید. به هر روی، روشن است که این تلقی یاشده از اخلاقیات با یکی از واقعیت‌های زندگی اخلاقی ما ناسازگار است. ما برای احکام اخلاقی دلیلی می‌آوریم. اگر کسی بگوید A کار صوابی کرد که B را کتک زد، به درستی حق داریم که از او پرسیم چرا چنین کرده است. اگر آن شخص در پاسخ بگوید من دلیلی ندارم و دلیلی هم وجود ندارد، بلکه فقط می‌دانم که A کار صوابی انجام داده، سخن نامعقولی است. پس کسی که ادعا می‌کند عملی صواب است باید همواره برای مدلل کردن ادعای اخلاقی خود آماده باشد. اخلاقی با ترجیحات شخصی متفاوت است. اگر کسی بگوید: «من قهوه دوست ندارم»، نه لازم است دلیلی برای دوست نداشتن قهوه بیاورد و نه کسی از او دلیل می‌خواهد. اما منطق حاکم بر اخلاق نه فقط داشتن دلیل بر حکم اخلاقی را روا می‌دارد که داشتن دلیل را ضروری می‌داند و گرنه حکم، حکم اخلاقی نخواهد بود.

پافشاری بیش از اندازه کسانی مانند آیر بر احساسی بودن قلمروی اخلاق، راه هرگونه تفکر و گفت‌وگوی عقلانی بر سر احکام اخلاقی را دشوار کرد. استیونسن که به این نقض پی برده بود، با جایگزین کردن واژه «گرایش» به جای واژه «احساس»، راه ورود عقل را به حوزه اخلاقیات هموار کرد. به نظر وی، «احکام اخلاقی وسیله‌ای برای ابراز گرایش‌های آدمی است که مبتنی بر جهان‌بینی خاصی است و این اتکار، راه مجادله بر سر آن جهان‌بینی را می‌شکاید و از این‌رو، عقل به قلمروی احکام اخلاقی وارد می‌شود. پس هر واقعیتی که گرایش‌های ما را معین می‌کند، مستلزم دلیل معتبری بر حکم اخلاقی است. اگر گزاره‌ای ناظر به واقع موجب شود که شخص حکم اخلاقی A را ابراز کند، آن گزاره ناظر به واقع دلیل معتبری برای حکم A است. اما واضح است هر واقعیتی نمی‌تواند به‌عنوان دلیل از حکمی حمایت کند. واقعیت باید با آن حکم رابطه‌ای منطقی داشته باشد و حالت‌های روانشناختی، چنین مناسبتی را به بار نمی‌آورند. اگر بناسط نظریه‌ای رابطه حکم اخلاقی و احساس را بیان کند، باید ارتباط میان عقل و اخلاق را هم در نظر داشته باشد. همچنین در دهه‌های میانی قرن بیستم، دیدگاه رایج در دنیای انگلیسی‌زبان این بود که فلسفه عبارت است از تحلیل مفهومی یا زبانی. بنابراین ما می‌توانیم مسائل سنتی فلسفه را تنها از طریق واضح شدن مفاهیم فلسفی مربوط، حل (یا ابطال) کنیم و این کار هم فقط از طریق واضح شدن معانی یا کاربردهای واژه‌های مربوط قابل انجام است. از این‌رو ما فقط با توضیح زبان اخلاقی می‌توانیم مسائل اخلاق را حل کنیم.

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سیداحمد حبیب‌نژاد (بخش دوم)

فقرزدایی بدون پشتوانه تئوریک موفق نمی‌شود

حوزه و دانشگاه در حوزه فقرزدایی برنامه و دغدغه ندارند

سیدجواد نقوی

روزنامه‌نگار

کردند اما امروز بعد از گذشت چهار دهه از انقلاب نوعی حکمرانی عملگرار از دولت‌های مختلف شاهد بودیم. در دولت‌هایی مثل دولت اعتدال نه تنها فقرزدایی رقم نخورد بلکه مساله فقر افزایش هم داشته است. برای بررسی این موضوع با سیداحمد حبیب‌نژاد، دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه تهران که سال‌هاست در زمینه فقرزدایی مطالعه و تحقیق می‌کند، گفت‌وگویی کردیم که قسمت دوم آن را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

با توصیفاتی که شما در بخش قبلی داشتید با اینکه می‌گوییم در طول این سالیان در داخل کشور اندیشه لیبرال حاکم بوده، اما انگار اتفاقاً نوع نگاه چپ حاکم بوده است؟

خیر. به نظر من دولت به دولت فرق می‌کند. مثلاً اعمال و اقدامات اقتصادی دولت آقای هاشمی یا دولت آقای احمدی‌نژاد فرق می‌کند، همچنان که با دولت آقای خاتمی فرق می‌کند. اینها گاهی به چپ می‌زدند، گاهی به راست می‌زدند. مثلاً در حوزه یارانه خیلی از کشورهایی که چپ هستند، یارانه مستقیم را انجام می‌دهند. از طرف دیگر طرح تحول بهداشت نمونه‌ای از نظریه‌ای در آمریکا بود که در زمان اوپاما اوفایت افتاده و کمی شبیه نظریه دولت رفاه بوده است. یعنی این‌طور نیست که دولت‌های ما دارای یک شکل و یک صورتی از یک نظریه در حوزه فقرزدایی باشند. به نظرم بسته به نوع تعاملی که می‌خواستند با مردم داشته باشند یا مباحث انتخاباتی بوده و... نوع کارها توسط دولت‌ها متفاوت می‌شده است. مثلاً خصوصی‌سازی ما مبتنی بر هیچ اندیشه‌ای چه موفق و چه غیرموفق در خارج نبوده است. خصوصی‌سازی یک مدلی از نظریه بازار اقتصاد آزاد است. براساس این نظریه باید تصدی دولت را کم کنید و به بخش خصوصی بدهید. آیا چنین اتفاقی افتاد؟ خیر. به خاطر اینکه کاری که می‌خواهید برای خصوصی‌سازی انجام دهید یک مقدمات و یک موخراتی می‌خواهد. آن مقدمات که توانمندسازی سرمایه‌گذاران، امنیت اقتصادی برای سرمایه‌گذاران و... بود، انجام نشد. یک‌سری موخرات هم انجام نشده است مثلاً نقش دولت بعد از واگذاری مشخص نیست. شما فقط آن وسط را انجام دادید. به من حق بدهید با نگاه بدبینانه بگویم در این خصوصی‌سازی بیشتر از اینکه منافع ملی درنظر گرفته شده باشد منافع خصوصی و منافع سیاسی درنظر گرفته شده است، این خصوصی‌سازی حیاط خلوت سیاسی سیاستمداران و محل تأمین منابع انتخاباتی سیاستمداران بوده است. این‌طور نمی‌توان بیان کرد که فلان دولت نگاه چپی داشته است. دولتی مثلاً با نگاه چپ، کاری انجام داده که کاملاً مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد است یا برعکس! یک واحد منسجم یکپارچه که دارای یک نظریه باشد و بخواهد قطعات پازل را انجام دهد، نبوده و در نتیجه نه تنها فقر کاهش نیافته بلکه بیشتر شده است.

اگر بخواهیم فقرزدایی کنیم نیازمند نظریه یکپارچه و کامل هستیم یا باز هم می‌شود با همین وضعیت تغییری ایجاد کرد؟

امکان ندارد. هر فقرزدایی بدون داشتن پشتوانه تئوریک بومی موفق نمی‌شود و فقط می‌تواند در برخی مواقع آن فقر را به تاخیر بیندازد. نظریه رشد بومی لازم است که هم در اندیشه اسلامی جای دارد و هم در قانون اساسی جای دارد. یک زمانی شما می‌خواهید فقیری را از فقر خارج کنید، یک زمانی می‌خواهید طبقه متوسط فقیر نشود. برخی مواقع شما برای اینکه بخواهید فقیری را از فقر خارج کنید، تصمیمی می‌گیرید که باعث می‌شود آن کسی که فقیر نبوده، فقیر شود. ما تصمیماتی داریم که خواستیم از فقر طبقه متوسط جلوگیری کنیم، باعث شده فقیر بالا نیاید. به نظر من باید اینها را یکپارچه دید و بدون داشتن نظریه قوی بومی در حوزه فقرزدایی اتفاق خاصی نمی‌افتد. زحمات زیادی در حوزه تأمین اجتماعی، بیمه و... کشیده می‌شود ولی مثال بارز این درخصوص زنان سرپرست خانوار است. مگر چند زن سرپرست خانوار داریم؟ مگر بند «ث» ماده ۸۰ قانون برنامه ششم توسعه نگفته است طرح توانمندسازی زنان سرپرست خانوار باید در برنامه ششم توسعه در طول مدت خود تدوین شود. عبارت این است: «تهیه و اجرای کامل طرح جامع توانمندسازی زنان سرپرست خانوار طبق قوانین و مصوبات شورای اجتماعی تا پایان اجرای قانون برنامه». آیا تدوین و اجرا شده است؟ خیر. با دادن پول به زنان سرپرست خانوار آنها توانمند نمی‌شوند. قرار بود طرح توانمندسازی زنان سرپرست خانوار طبق مصوبه برنامه ششم توسعه، توسط دولت تهیه شود. آیا تهیه شد؟ خیر. آیا دغدغه‌ای وجود دارد؟ خیر. در قوانین بودجه‌ای می‌گویید من می‌خواهم مثلاً هزار میلیارد، برای زنان سرپرست خانوار هزینه کنم. چطور هزینه می‌کنید؟ مدلی دارید؟ مدلی وجود ندارد. اگر همین الان سرچ کنید که طرحی برای توانمندسازی زنان سرپرست خانوار براساس قانون برنامه ششم وجود دارد یا نه، متوجه می‌شوید که طرح مصوبی نیست. کودکان کار، روستائیان، فقر زنان، فقر سالمندان و... را هم درنظر بگیرید. آیا اتفاقی برای اینها می‌افتد؟ امکان دارد اینها براساس یک سری کارهایک درآمدی کسب کنند یا یارانه بیشتری به دست بیاورند اما آیا در پشت این کارها فقرزدایی به معنای توانمندسازی و رفع فقر اتفاق می‌افتد؟ امیدوار هستم ودعا می‌کنم چنین اتفاقی بیفتد ولی من در عمل چیزی ندیدم. امیدوارم این دولت آن نظریه را استخراج کند چون وقت دارد. رهبری در بحث پیوست عدالت برای تصمیمات دولت، خیلی خوب بیان کردند که شما باید پیوست داشته باشید. این پیوست لازمه و الزامی دارد. آن الزام داشتن نظریه است و الا شما نمی‌توانید برای هر مصوبه‌ای یک پیوستی مبتنی بر یک نظریه‌ای داشته باشید که با نظریه پشتیبان تصمیم دیگر متفاوت باشد. شما باید نظریه‌ای برای پشتوانه کار داشته باشید و پیوست‌ها مبتنی بر آن باشد.

اگر فرض کنیم نظریه‌ای استخراج شود و پشت تمام سیاست‌ها همچون تأمین اجتماعی، کمبته‌امداد و... بنشینند، سوال این است که این نظریه چقدر می‌تواند ثابت بماند؟ آیا همواره نیازمند هستیم که آن را به‌روز کنیم؟

باید به‌روزرسانی و بومی‌سازی شود. مثلاً بانک تهیدستان یا همان بانک گرامین که کار آقای محمد پونس است، یک مدل بومی برای حمایت فقراً مخصوصاً زنان سرپرست خانوار در بنگلادش است. این مدل نسبتاً موفقی بوده و جایزه نوبل هم گرفته است. برای ضمانت وام گفته‌اند فقراً همدیگر را ضمانت کنند. یکی از مشکلات ما در حوزه تسهیلات این است. مثلاً این‌طور مصوب می‌کنیم که به زنان سرپرست خانوار نفزی ۵۰ میلیون تومان برای کار در خانه می‌دهیم. اولین مشکل این است که ضامن آن کجا بیاورند اما این را درست نمی‌گوییم ولی در تلویزیون می‌گوییم برای رشد و توسعه صنایع خانگی به زنان سرپرست خانوار ۵۰ میلیارد تومان بوجه درنظر گرفتیم. آیا این میزان به زن سرپرست خانوار رسیده است؟ نمی‌رسد چون مشکل اصلی در ابتدا ضامن است. آنها در بانک گرامین چطور حل کردند؟ گفتند فقرای همان وام گیرندگان با تشکیل گروه‌هایی با سازوکاری خاص همدیگر را ضمانت کنند که مبتنی بر خودکنترلی است. نمی‌گویم این مدل در کشور ما کاملاً جواب می‌دهد ولی به هر حال در آن بانک به یک مدلی رسیدند که موفق بوده است. ظاهراً این تنها بانک خیریه‌ای است که در جهان سودآوری دارد. آیا یک مدل بومی برای این کار یعنی ملاً ضمانت وام‌های خرد برای زنان سرپرست خانوار رسیده‌ایم؟ خیر. فقط می‌گوییم ۵۰ میلیارد برای زنان سرپرست خانوار کنار گذاشتیم. چطور به این فرد برسد؟ نمونه بارز دیگر وقف است. سازمان اوقاف و امور خیریه برای حوزه محرومیت‌زدایی برنامه عملیاتی که منجر به رفع فقر شود، دارد؟ البته شنیدم مدتی درحال تأمل روی این بحث هستند. از این مثال‌ها زیاد است. زنجیره‌ای است که تمام حلقه‌ها باید با هم مرتبط باشد. نمی‌توانید صرفاً سیاستگذاری کنید و بعد قانونگذاری کنید و بعد تبدیل به آیین‌نامه شود که ۵۰ هزار میلیارد به زنان سرپرست خانوار بدهید. این چطور به این زن سرپرست خانوار می‌رسد؟ این اصل است. این را باید شما به‌روز کنید. بومی‌نماید. مقتضیات فرهنگی و اجتماعی کشور را درنظر بگیرید. اینکه به زنان سرپرست خانوار مبالغی داده شود تا کار خانگی خود را تقویت کنند و توانمندسازی شود، این قاعده خوبی است اما مشکل این است که چطور این وام‌ها و مبالغ و کمک‌ها به این فرد داده شود؟ چگونه این فرد کار خود را آغاز کند؟ اینها قسمت‌هایی است که در آن کار انجام ندادیم. چه حوزه و چه دانشگاه در این مواردی که می‌خواهد در حوزه فقرزدایی عملیاتی شود یا دغدغه ندارند یا برنامه‌ای جزئی و عملیاتی و قابل اجرا ندارند یا حوصله ندارند. یک مشکل اساسی ما این است. یعنی باید کار پژوهشی و تحقیقاتی شود. همه چیز دست دولت نیست. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم زمامداران همه چیز را بداندند. طبقات علمی، حوزوی و دانشگاهی باید درخصوص نظریه فقرزدایی تأمل جدی نمایند، راهکار ارائه کنند، تجربیات را ببینند، مطالعات تطبیقی نمایند و سازوکاری تنظیم کنند که البته مشاهدات چند سال اخیر بنده این است که آنچنان علاقه‌ای در این حوزه وجود ندارد.